

ستایش: قربانی کودک آزاری، خشونت جنسیتی، فقر و نژادپرستی

بررسی قتل ستایش قریشی در گفتگو با مهرداد درویش پور - هفته نام شهروند

قتل ستایش قریشی، دختر شش ساله ی افغان تبار ساکن منطقه خیرآباد ورامین توسط یک نوجوان هفده ساله نخستین بار در رسانه های اجتماعی بازتاب گسترده پیدا کرد و در نهایت رسانه های داخل کشور را پس از روزها به عکس العمل و انتشار خبر واداشت.

آن هم در حالیکه حتی رسانه های سوئدی به بازتاب این حادثه فاجعه بار پرداختند و آن را با عنوان قتل و تجاوز به یک دختر شش ساله منعکس کردند. در همین حال، گروهی از فعالان اجتماعی در یک اعلام عمومی خواستار تجمع مقابل سفارت افغانستان شدند تا با روشن کردن شمع برای "دختر افغانستان و ایران" به اظهار همدردی با خانواده قربانی و نارضایتی از بروز چنین حوادثی بپردازند. اما چه چیز قتل ستایش را از هزاران فاجعه مشابه دیگر در ایران متفاوت می سازد؟ اگر این حادثه را به صورت یک مجموعه و کلیت شامل "تجاوز، قتل، عکس العمل پلیس، بازتاب رسانه ای، واکنش افکار عمومی" در نظر بگیریم، با چه رویکردی می توان به تحلیل این کلیت پرداخت؟

در گفتگویی که با مهرداد درویش پور، جامعه شناس و استاد دانشگاه ملاردالن سوئد داشته ایم تلاش شده به این پرسش ها و بررسی جامعه شناسانه قتل ستایش قریشی پرداخته شود.

حادثه قتل ستایش یکی از هزاران فجایعی است که در متن جامعه ایران علیه کودکان رخ می دهد. اما چه چیزی آن را از بقیه حوادث مشابه برجسته و متفاوت می سازد؟

گاهی یک حادثه درعریان ساختن آسیب ها و ناهنجاری های اجتماعی یک جامعه خصلت نمادین پیدا می کند و باعث می شود زخم های آن جامعه سرباز کنند. در حادثه قتل ستایش هم صرف نظر از تراژیک بودن ربوده شدن و قتل یک دختر شش ساله توسط یک پسر ۱۷ ساله، از همان آغاز ردپای دشواری ها و نابرابری های ساختاری در جامعه ایران را می بینیم. نخست اینکه یک کودک دختر شش ساله توسط یک پسر نوجوان

رَبوده شده، به گفته رسانه ها مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل می رسد. یعنی خشونت جنسی در جامعه ایران در خشن ترین شکل ممکن خود بازتاب پیدا می کند و بازتاب این ماجرا با توجه به اینکه این قربانی زن محسوب می شود نه فقط از زاویه کودک آزاری و بی پناهی کودکان از منظر خشونت جنسیتی نیز قابل بررسی است. یعنی موضوع از این منظر هم اهمیت دارد که چگونه کودکان دختر حتی از پایین ترین سنین ممکن است به سادیستی ترین شکل به اوبزه جنسی مردان و پسران تبدیل شوند. یعنی کودکان دختر چقدر می توانند در معرض چشم بیمار یک جامعه مردسالار قرار بگیرند که نه فقط به نفس کودک بودن بلکه به خاطر دختر بودن نیز بیشتر با تهدید ربوده شدن، تجاوز و قتل روبرو شوند. این حادثه تلنگری است به ذهنیت جامعه ای که خشونت مردانه در آن روز به روز شدت یافته و به آسانی می تواند قربانی تازه ای گیرد. شدت خشونت، کودک و دختر بودن قربانی به اندازه کافی می تواند افکار عمومی را جریحه دار کند به خصوص که این قتل با خشونت جنسی و تجاوز هم گره خورده. از طرف دیگر، این حادثه یادآور اوج ناامنی در آن جامعه است؛ بچه ای فقط از خانه می رود بیرون تا بستنی بخرد و با تجاوز و قتل روبرو می شود. دیگر ساده تر از این نمی توان در متن یک زندگی روزمره ناامنی این گونه سهمگین را تجربه کرد.

کودکان و زنان بسیاری در ایران قربانی خشونت های جنسیتی و اجتماعی مشابه می شوند. چرا اشاره به ملیت قربانی در این حادثه در تحلیل مساله اهمیت دارد؟ افغان تبار بودن ستایش از چه منظر می تواند این حادثه را از هزاران حادثه خشونت بار دیگر که علیه زنان و کودکان در جامعه ایران رخ می دهد برجسته کند؟

مواردی که اشاره کردم تنها جنبه های عمومی تر خشونت علیه زنان و کودکان را در برمی گیرند. یعنی جنسیت زنانه و کودک بودن چقدر می تواند در یک جامعه مردسالار آنان را در موقعیت ناامن قرار دهد. چنین حادثه ای می تواند مشمول حال هرکسی باشد. اما ما نمی توانیم اینجا نسبت به بخش دیگری از نابرابری های ساختاری بی تفاوت باشیم که در این حادثه برجسته شده اند. اینکه مقتول یا قربانی یک مهاجر افغان تبار است و قاتل یک ایرانی تبار، می توانست به خودی خود موضوع توجه نباشد. اما در متن تبعیض و تحقیر و بی حقوقی افغان تبارها در ایران، میتوان ردپای یک تبعیض نژادی علیه افغان ها را جستجو کرد. اینکه پلیس به این پدر می گوید خودتان بروید بازهم بگردید. اینکه می گوید مسئول پرونده نیست و بعدا برمی گردد.

اینکه می گوید امروز تعطیل است فردا بیایید و کم کاری پلیس نشانه چیست؟. درباره گم شدن یک کودک دختر در منطقه ای محروم نظیر ورامین با آن سابقه بزه کاری و جنایت و از جمله قتل کودکان پاکدشت، منطقی با هر عقل سلیمی نیروی پلیس باید فوراً به محل برای پیگرد اعزام شود. دلیل این کم کاری را چه باید ذکر کرد؟ بی کفایتی عمومی پلیس؟ کم توجهی به خانواده قربانی که افغان تبار است؟ اهمیت ندادن به سرنوشت کودکان در مناطق محروم؟ همین اتفاق اگر در یک جامعه غربی رخ می داد به سرعت ردپای نژادپرستی در بی اعتنائی و کم توجهی به حقوق مهاجرتباران به موضوع رسانه ها تبدیل می شد. درباره ایران نه تنها پلیس در ابتدا با بی اعتنائی برخورد می کند به گونه ای که خود مجبور می شود آگهی گم شدن دخترش را به در و دیوار بچسباند، بلکه رسانه ها که باید فوراً این حادثه را بازتاب خبری می دادند تا چند روز سکوت می کنند. دلیل این سکوت اهمیت ندادن به حادثه است؟ دلنگرانی از عریان شدن برخوردهای نژادپرستانه یا افزایش تنش های اتنیکی در جامعه است؟ دلنگرانی از برآمد خشم افکار عمومی و تکان در اجتماعی بزیر پرسش رفتن بی کفایتی مقامات یا آمیخته ای از همه اینهاست؟ به هر حال نفس رویکرد هم پلیس و هم رسانه ها در واقع این گمانه را تشدید می کند که خانواده قربانی به خاطر افغان بودن مورد توجه قرار نگرفتند. مضافاً اینکه ما نمی دانیم آن پسر جوان به دلیل بی حقوقی دختر افغان تبار به خودش اجازه داده که به همین سادگی او را قربانی کند یا نه. تمام بررسی های جامعه شناسانه نشان می دهند که معمولاً آسیب پذیرترین گروه های اجتماعی بیشترین قربانیان خشونت هستند. برای اینکه روشن شود چقدر ستم نژادی می تواند در این حادثه نقش داشته باشد یک لحظه تصور کنید این ماجرا برعکس بود. چقدر ممکن بود جامعه علیه افغان تبار ها بسیج شود و واکنش به شدت منفی نشان دهد؟

پاسخ خود شما به این سوال چیست؟

این احتمال بسیار بالا بود. دقت کنید در این مورد اگر رسانه ها و مقامات اکنون از پیگیری ماجرا سخن می گویند بعد از خبرساز شدن ماجرا توسط شبکه های اجتماعی است. گرچه اگر پلیس جزئیات پرونده را روشن کند بیشتر می شود درباره اهمیت نقش هر یک از عوامل حرف زد، اما متأسفانه به بهانه زیر سن بودن قاتل از محرمانه بودن پروسه پیگیری پرونده سخن گفته اند.

در راستای نابرابری های ساختاری که اشاره کردید، نقش فقر و اختلاف

طبقاتی را چطور می شود لحاظ کرد؟

در مناطق محروم همچون ورامین خطر بزهکاری اجتماعی بالاست. محرومیت های اجتماعی می تواند در قرار دادن هم قربانی و هم مجرم در میدان بروز بزهکاری ها نقش ایفا کند. گروه های محروم از کمترین حمایت اجتماعی برخوردارند. برآستی کودکانی نظیر ستایش قریشی به عنوان دختر ، کودک، افغان تبار و فردی که در خانواده ای فقیر و در منطقه محروم زندگی می کند تا چه حد می تواند از امنیت اجتماعی برخوردار باشد. در چنین مناطقی نه نهادهای حمایتگر وجود دارند نه مسئولان توجه می کنند به جرایمی که در آنجا اتفاقا می افتد و نه افراد ساکن این مناطق قدرت دفاع بیشتر از حقوق خود را دارند و زمینه برای بزهکاری و ناهنجاری نیز بالاتر است. فرض کنید اگر یک وکیل مجلس زنگ می زد به پلیس می گفت دختر بچه ام گم شده پلیس این برخورد کم اعتنا را می کرد که با پدر ستایش صورت گرفته؟ ردپای محرومیت را نه فقط در بروز حادثه در آن منطقه که از سابقه دیرینه بالا بودن میزان بزهکاری، قتل، خودفروشی، اعتیاد و خودکشی برخوردار است، می شود دید بلکه در نحوه کم اعتنایی واکنش پلیس و رسانه ها به آن نیز می توان جستجو کرد. اگر از من بپرسید کدام گروه اجتماعی در ایران در ناامن ترین وضعیت ممکن به سر می برند می گویم زنان، کودکان، محرومان و افغان تبارها. حال فرض کنید فرد از هر چهار ویژگی هم همزمان برخوردار باشد، دیگر با اوج خطر آسیب پذیری ، ستم دیدگی و عدم برخورداری از حمایت ارگان ها روبرو خواهد شد. از این رو در یک نگاه میان برشی هر چهار عنصر در این حادثه به عریان ترین شکل ممکن برجسته هستند.

آیا می توان بروز این حادثه را تنها در محرومیت ها و عقده های سرکوب شده جنسی که به ناهنجاری های مشابه منجر می شوند خلاصه کرد و به آن تقلیل داد؟

جامعه ایران به دلیل محرومیت های جنسی و شدت ساختار مردسالار و ناهنجاری های آن بیش از هر زمان دیگری زنان و کودکان را می تواند به اوبژه های جنسی تبدیل کند. این درجه از خشونت می تواند در فراگیر کردن این نوع ناهنجاری ها نقش داشته باشد. اما تاکید اصلی را باید بر این گذاشت که تجاوز و قتل ستایشو مجموعه واکنش ها در برابر آن نمونه عریانی از قربانی شدن در متن ساختارهای نابرابر است. از میان انگیزه های فردی این خشونت و جنایت قطعا جنبه های روانی در بروز آن مهم است. اما برای اینکه بتوانیم حادثه را نه فقط از منظر انگیزه های قتل، بلکه در یک کلیت همچون نمونه ای از

تجاوزجنسی، قتل کودک و نحوه بازتاب و نحوه بررسی پلیس بنگریم باید به جنبه نابرابری های ساختاری اهمیت بیشتری دهیم. ردپای ناهنجاری های روانی و سرکوب های جنسی در این حادثه عریان است اما پرداختن به نابرابری ساختارهای اجتماعی در تحلیل این حادثه شانس بیشتری برای جلوگیری از نمونه های مشابه را در اختیار قرار می دهد

احتمال این که این ماجرا با اعدام قاتل نوجوان پایان یابد کم نیست. هرچند که واکنش افکار عمومی و شبکه های اجتماعی تا به این ساعت متفاوت بوده و بیشتر بر همدردی با خانواده قربانی و افغان تبارها از جمله از طریق اعلام همگانی برای تجمع مقابل سفارت افغانستان و روشن کردن شمع تمرکز داشته. اما به نظر شما در برخورد با این حادثه چه باید کرد؟

اولا من به شدت خواستار لغو مجازات اعدام هستم و با قصاص صد در صد مخالفم. فلسفه قصاص روشنگری و دادخواهی نیست بلکه انتقام جویی در آن برجسته است. برای افزایش سلامت یک جامعه باید عنصر دادخواهی و روشنگری و پیشگیری برجسته شوند. حتی نوع جرایم کودکان زیر سن قانونی کاملا متفاوت است با افراد بالغ. این را باید به عنوان بخشی از حمایت از حقوق کودکان در نظر گرفت. این فقط قربانیان نیستند که حقوقی دارند که باید از آن دفاع شود؛ حتی مجرمان هم به عنوان یک شهروند دارای حقوقی هستند که باید مورد توجه قرار بگیرد. از این منظر مخالفت با مجازات اعدام که سهل است، نوع مجازات این پرونده باید متفاوت باشد با مجازات یک فرد بالغ برای جرم مشابه. اما درباره عکس العمل مردم و اینکه اعلام کرده اند که گروهی از فعالان اجتماعی می خواهند مقابل سفارت افغانستان برای همدردی با خانواده قربانی شمع روشن کنند از نظر نمادین بسیار مثبت است. شاید این حادثه دلخراش و نحوه رفتار مردم با آن به یک رویکرد ضد نژادپرستی فراگیر در جامعه تبدیل شود، به ویژه با توجه به اینکه افغان های مقیم ایران کم مورد ظلم و تحقیر و سرکوب قرار نگرفته اند که البته همواره پنهان هم مانده است. حال آن که اگر آنها احیانا جرمی مرتکب شده اند در تمرکز رسانه ها قرار گرفته اما در مواردی که قربانی شده اند ما با واکنش جامعه روبرو نبوده ایم. این شاید اولین موردی باشد که افکار عمومی جامعه ایران به خاطر قربانی شدن یک فرد افغان تبار به شدت جریحه دار شده. این را باید به یک نقطه قدرتمند برای مبارزه با نژادپرستی علیه افغان ها و روشنگری درباره بی حقوقی آنان در ایران تبدیل کرد. در عین حال

این حادثه فرصتی است برای پیگیری حقوق کودکان. باید با گسترش بحث‌ها روشن ساخت چگونه جامعه باید امکان حمایت از کودکان را افزایش دهد. از سوی دیگر چون در این حادثه ما باز هم شاهد یک خشونت جنسیتی هستیم باید در واکنش‌ها به این حادثه چگونگی مقابله با خشونت علیه زنان و کودکان یکجا برجسته شود و اینکه جامعه چگونه از طریق قوانین و تغییر هنجارها و ایجاد نهادهای مدنی می‌تواند امکان حمایت از کودکان و زنان را در مقابله با خشونت اجتماعی و جنسیتی افزایش دهد. و نکته آخر از منظر محرومیت و شکاف‌های طبقاتی باید هشدار داد که هرچه در جامعه فقر گسترش پیدا می‌کند شکاف طبقاتی بیشتر می‌شود خطر بزهکاری افزایش می‌یابد؛ بنابراین یک مبارزه گسترده علیه فقر و شکاف‌های طبقاتی به ویژه در مناطق محروم در کاهش این بزهکاری‌ها نقش کلیدی دارد. اما با توجه به اینکه جامعه ایران روز به روز بیشتر در فقر و شکاف و ناهنجاری اجتماعی فرو می‌رود نگران این هستیم که این حوادث تعدادشان بیشتر شود. از این نظر پرداخت بیشتر رسانه‌ها به این مساله، برگزاری کنفرانس‌های مختلف در بررسی اینگونه خشونت‌ها و روشنگری بیشتر در این زمینه نقش مهمی در رویارویی با پدیده‌هایی از این دست دارد.